

باب نهم شود لکن همین ملاقات از بس اظهار مکی و پریشانی کردند از نائب صرف نظر نمودم و خیال دارم
 بتوبه ایشان تقسیم شود لکن درین میانہ بر جناب آقا سید محمد علی گویا سخته گزیده است
 زیرا وقتی که آقا میرزا ابراهیم پدر سه نفر لهما نیهای آمده است بطرف صفهان آقا یان و جوی باد نقد امرت
 فرموده اند براتی هم بجهت فرستاده شد که ابد این عجب اظهار بد شسته بودند تا این را و آخر که از خارج
 فریدم جناب آقا میرزا ابراهیم هم ازین وجه که زیادہ از مبلغ بیت تومان بوده هیچ من خطه جناب
 آقا سید محمد علی را نموده اند و خود صرف کرده اند معذالک کلمه خیر صلاح دیشتم که ایشان برای
 کرایه مال با سونیه تقسیم شود اگر صلاح میدانید نیز اظهار فرمایید که جناب سید بیشتر مورد احترام
 شده است شاید آنجا من خطه از ایشان شود ادعای سخن را با التمام ناخوش بوده اند

در کاشان حاجی میرزا جانی نامی از تجار معروف که اورا حاجی میرزا جانی ترک و حاجی میرزا جانی
کو مک میگفتند چه یک طایفه از تجار کاشان بودند که ایشان را ترک میخواندند زیرا آباء و اجدادشان
از آذربایجان بکاشان هجرت نموده و سکونت کرده بودند اکبر و عظیم این طایفه جزیره مرحوم حاجی محمد
حسین تاجر بود که در سنه ۱۳۰۳ که پیغمبر در کاشان بود اهل کاشان با خواهی ملا حبیب کاشی معروف
بدر و اوزار صفه نامه بر ضد او شورش غریبی کردند و ضیفا، معینی، ایجاب نمودند زیرا ملا حبیب از پیشینه
بود که حاجی محمد حسین ترک در مینه سوزده عمکا بشرف لوا اجمال اقبیس پس مشرف شده و محض شماع
این آخوند حکم بکفر مرحوم حاجی محمد حسین نمود دستمه جهاد شد من دون آنکه از مشایخ برسد
این خبر است یا دروغ و در صورت وقوع برای چه بعقارت است و با الاخره قابل قیل و
ضرفه و تطویل یافت و اخیرا کیفیت بحضورش و معروفش گشت پادشاه مرحوم چون اخلاق آخوند
سالها بخوبی معلوم کرده بود غرض برای مرحوم حاجی محمد حسین سه سال فرمود و باعث تصدق الله و حکم آن
تم در کاشان حکم صد دریافت که عا حجب الله را بفرستد شهبه و از کاشان نفسی نماند عین تصدق الله
از تم خلت و حکم را بنایت بگونه خود در کاشان ارسال نمود و اورا با اجرای حکم مامور است
انگلو و دشمنان عیما بود خلعت بجهت مرحوم حاجی محمد حسین ارسال نمود و در حرام و توقیر او خود
نکرد ولی در سر علمای کاشان تعلیم نمود که عا نفس است حرام شده معروف دارند و طلب عفو تا
بدین موجب شاه بشرط اینکه ملا حبیب الله من بعد کرد و فضولی نگردد عفو فرمود و ضرفه بقتضی شد

آقا میرزا ابو الفضل علی یقینا

Handwritten text in a narrow vertical column on the right side of the page, likely a marginal note or a separate entry.

Main body of handwritten text in a cursive script, organized into several lines within a rectangular frame.

Additional handwritten text at the bottom of the page, possibly a continuation or a separate section.

که جان و نفس از طرفان نوشته اند که اجای خزان الحمد لله همه بر امر الهی مستقیم اند و لکن اگر یک نفر را معین سفر بود
که توجیه کل باو میشد بهتر بود و اختلافی بطور غیر نسبیه ما کفایت در جواب نویسیه که اگر با یک نفس را معین کنیم یک
میشتر ندهد نخواهد ماند مثل آنکه امیر نظام از امر من مطلع میشد هرگز دست از نظم بر نمیداشت بسیار هم سعی نمود که
چیزی بفرموده تفهیمه و خدا نخواست که بفرموده .

و نیز بنیل ندمی نوشت که در شهر رمضان چنین فرمودند ملوک ارض قرنهاست نخواهند
به منطیات سیایه خود عالم منظم سازند ولی ممکن نمیشود بر فرض که در روزی در انتظام آنها اجساد عالم
از خون سیاست منظم شوند با توب چه توانند نمود و حال است عالم استخارج حقیقی پذیرد و نظم و اسی باید
مگر آنکه مقوب بفرستیده است منور شود و در دمار باخراش در مانی نیست اما اهل ایران خود را اهل توحید مینامند
و ملل دیگر را شرک مینمایند و حال آنکه ابد معنی توحید را نفهمیده اند معنی توحید یک سبب استگاری آنها بود
آن بود که سوخن شوند با یکا هر کس بحضرت حق تآب مومن شد او هیچ گناهی کافر نخواهد شد و اگر بالفرض
نفس با همه اسلام معتقد شده محرم است نه کافر و ندای ایران از این معنی کلی محروم ماندند و نیز تا غنیمه آید در
عالم محکم نشود عالم منظم نخواهد شد مراتب عصمت بیانات فرمودند مفاد آنکه عصمت کبری برای منظر امر است
و ادعای حبش بدون عصمت کاذب باید روز شب از خدا خواست که وجود این خلقت نه عصمت فردا
سازد و چون تن و جان باین نه روا آراسته گردد ادعای حب او بجاست هر یک از اعضاء عصمتی جداگانه است
که بان مقبول درگاه الهی میگردد عصمت جان انقطاع از غیر اوست و خراب بعد او طیران نماید عصمت
آنکه غیر محبوب خطور ندهد و چون نارسینا مشعل بنا را باشد عصمت محمد را که ساده از هر نفس و آنکه
بوده تا آنکه بزرگی را قبول تواند کرد عصمت نفس آنکه بزار از آماره شده با هزار خصوصیت مطیع فرمان جانش
عصمت چشم آنکه خبر بر وجه بانی ننگرد عصمت گوش خرابایت محبوب و آنچه بر ذات او داعی باشد آسمان
نمایند عصمت دست امانت است و ارتفاع بدرگاه رب العالین عصمت پا استقامت در
راه محبت بیست با مقامی که اگر بی پای دار و دوستی نگیرد .

و اظهار تأسف میفرمودند که ما با بحال اینکه همیشه در اینجا بستید و ملاقات ممکن است در مراد و ما حیر کردیم در مصاحبه
 شما کجا یعنی مطلع شدیم بگذرد یک طلبه از اهل نجف پیش ما آمد و اظهار نمود ما در امر شما متحیریم تکلیف ما چیست با او گفتیم
 که ما در ازده سال در اینجا بودیم و احدی را از ملاقات منع نمودیم تو هم در نجف بودی و بارها شنیدی که از جناب
 شیخ مرتضی درین امر سوال کردند و جواب داد که بعد از نزدیکت بروید و تحقیق نمایند این امری است تحقیقی
 نه تعلیمی با وجود این در جمیع اینست اجمال در زنده نیامدی و نفهمیدی حال که دم رفتن است تکلیف
 میخواهی در اینجا تکلیف تو همان شرح لمعه قدیم خواندن و در عذاب هم خود ریسین است و ما هیچ وقت
 چنین چیزی با احدی نگفته بودیم و لکن با نطالب غیر مصممی گفتیم ما بهر جا وارد شدیم اولش مثل اهل علمان بود
 بهمان سخن آن بود که در لوح سلطان خطاب باد و علمای نازل شد که اگر چه شما ما بیلانا وارده بر ما
 سرورید و اینرا دولت میدانید و لکن اذرت ازین بلیا را بر جمیع عزت های شما و عزت های عالمان مبادله
 نخواهم نمود و آنچه بعد حال نوعی شده که جمیع امامی انجند و خاضع اند همه جا اینطور بود هر قدر اول
 امر در آنجا صحبت بود آخر همه خاضع شدند از نزد داشته اند که بعضی از علمای طالب شده اند که با شما
 مشورت میکنند اما جرات معاشرت ما گفتیم مگر حکم کتاب قدس عاشق را مع از دیان باز روح
 نشنیده آید اگر معاشرت نباشد فصل واقع میشود و احدی اقبال و لغت ننماید علی اگر اقبال کنند
 در امر ته مستقیم و پاک مانند بزرگ روح اند در جسد عالم و بنام بفرزند در رؤس امام حال که در ایران بزرگ
 نیست مگر آنکه هر از احو را سب لعن مینمایند. لکن ما لعن انسی نمودیم حیفاست لسان با نیگو
 کلمات لوده شود ایوم امری که بسیار لازم است اتحاد اجناس است باید هرگز در امری معاشرت
 و فدا و نکند مشکل حق واضح معلوم است اگر با قلب نیز القاشود بسته نماند خواهد بود و اگر
 القاشود و اثر نموده طرف مقابل را واگذارد و تعرض نشوند بزرگ شهادت حضرت اعلی از ترق
 باز مانده بود تا آنکه جناب در قاشاعت کرد و مناجاتی نازل شد حال خوب شده و یکی از علمای اینجا
 اقبال نموده مقصود آن است که معاشرت با کل نفوس بجهت القاشود کلمه بسته با روح در بیان مجتوبست
 مگر با نفوس اگر را که بعضا از آنها استقام شود که در آن وقت جناب لازم است جناب حاجی نشیند

10

بیان است که جمال اهل بیت علیهم السلام در سال ۱۳۰۶ برای همی از جبهه و حقا در حضور در حضور در گذشته فرمود چنانچه
در کتابت بخش مت نمود قوله اگر چه با رجعت هر با کمال احترام با انورین صدارت ایران و سفارت روس از طرف
بعد از فرستادن دولت متوجه شان ازین نفعی کردن صورتی بود و همچنین از بغداد و هند کول دادند و در آن روز بعضی از
ظهور این امر در بلاد فرنگ شده بود و از بلاد فرنگ این آیات بایران و سایر ممالک شرق و غرب رسیده معلوم گردید
که امانی این بلاد چگونه اقبال نمودند اما اهل ایران قدر ندانستند و علماء مردم را از حق منع نمودند و در سنه ۱۳۰۶
که در آن در پیران طهران گرفتند با آنکه بسبب سفارشات صدر اعظم و نظیر روس و مثل دیگران در حسن
و در دنیا در وقت معتمد از هر جهت ایهام را از عقب بیکدیگر بستند که از بجز گردن صورتش نهایت شدید بود
و بعضی فرانسوی شاهس با ما بودند ولی بر غضب اظهار محبت میکردند و یکی از آنها یک فرمان چاقی و یک تیر
انگور برای من آورد اما هیچ کدام میخواستیم بخوریم چون ما با پادشاهی بر زمین بجز کردیم یک روز طایب باشی و سایر
دو زانو با احترام پیش من نشستند و دل داری داد گفت خطمان از شما بظهور رسیده که با سبب گرفتار شده
باشید این گرفتاری بجهت امر من است طایب باشی هم در منتهای ادب حرکت کرد اگر چه او در مجلس و مسجد و قریب
حضرت در تبریز در آن مجلس شریف نشستند بر کرسی نعلی چون بهاران آمد سگت شد و بدی از آن
رسید در ایام انبیا و میرزا مهدی شیرازی که پیشکار بالینور انجمن بود با ما اظهار محبت میکرد و بسیار پیش ما
یکتیب هم بالینور بدین ما آمد و بعد از آن میرزا مهدی اظهار نمود که بالینور را باز در کتیبیم تقسیم چون منزل بیجا
کس منبیر بودم چگونه شود که منزل بالینور برویم او دلالی ذکر کرده بسیار ابرام نمود بعد از آن روز تقاضای
نقش نیمه و زر روی شرط گذاشته منزل ایشان با من آمدم بالینور بسیار احترام کرد بعد از آنجا نظر
بسیل میرزا مهدی در نقاشی که اظهار نمودند منزل ما هم اینجا است اینجا هم تقسیم همیشه جو سطره میرزا مهدی
بالینور بیخام میفرستاد و اظهار محبت میکرد اما در نتیجه نباشد ما را با سیل قبول بزند بالینور بیخام داد شما
برای چه باشد قبول میرود بر مطلبی دارد میباید من بیاحتیاز داشته جوابت بشما میرسانم من کفتم
مطلبی ندارم دولت عثمانی تا بحال بیاحتیاز کرده حال میخواهد ما را با سیل قبول ببرد امر از آن ذکر کردن
دولت دیگر رجوع نمودن مناسب نیست و در ضمن حرکت از بغداد بی در پی اهل بغداد و خلق بیخام بیخام

هون

این ایام خبری نیست جز آنکه چندی قبل جناب سیاح افندی اینجا شریف آوردند و لکن آمدن
 ایشان بسیار خلاف حرکت بود مع خبر خوابی و محبت و شفقت این حزب با بل عالم اگر
 مشهوره نماند بظرف مرادده است طرف دیگر بعضی قاصد از جناب فرورد بسیار صادق اند این
 حرکت سبب علت او ایامات خواهد شد از بعضی صحبتها و خیالات ایشان بسیار پریشانی
 دست داد از خدا میطلبیم ایشان را مقدس فرماید از آنچه سزاوار نیست و ایشان را نماید فرماید
 بر آنکه سزاوار است فساد ارض طایفه بیشتر بجهت مرادده ایشان با دوستان شده چه که ایشان
 بسته شخص معلوم اند و شخص دیگر مخالف آن که داده بر جزو ضعیف بخت این فقره از بر یکی
 کل صحت و نیت در جهت و عزت میطلبیم امیری را که طایفه را که طایفه را عدل است و بس که با حزب
 و سایر اسبیک قسم رفتار نمایند باری محبوب باید ملتفت باشند دیگر نمایند که
 سبب کینیت شود چه اگر کینه شود فرشتگان بسیار است معصوم از این فقره اطلاق خود
 آنجور است و عده با حدی ذکر نمایند در اینجا تا کینه شد که جمیع امور را بحق و اگر دارند
 و توکل نمایند اگر فی الحقیقه شخص معلوم با ولیای حق رفتار نماید چنانچه سایرین رفتار نمایند
 از حق جل جلاله حفظ او را میطلبیم و بلوغ او را الی یائمه است ملت میمائیم از حق جل جلاله
 سائل و آمل که کل را از فساد و نزاع و منکر حفظ فرماید این عهد نزدیک است ازین خزن هلاک
 شود که هنوز ناسل آنجور را شناخته اند مع آنکه سی و سه سنه نماند دنیا را از قلم اعلی جاری
 شد آنچه که سبب عمارت عالم و اصلاح آن و الفت و اتحاد نس آدم و شفقت و رحمت در است
 و در است بوده معذالک هنوز بعضی در شبهه بوده دستند پیش از این ذکر شن جانزنده
 باری محبوب بخوانند و ستر نمانند از کل چه اگر نه بجله سرایت نماید گذر شوند و این سبب
 کلی است اقراشم استر و بسها علیک خ آدم نه ۲۲ شهر ثوال شهرم سنه

و آگاه که عبادت که بمغز با پست در مدینه کبریه فاطم انتم شخص حفظ ایشان از
روانه عودیم چه که اعمال و افعال مکشوف شد و از برای هم یک خط عظیم
مض عنایت و محبت عمل عودیم آنچه را که حال او شفقتا لاینها بود و کن
آن بی انصاف ها عمل کردند آنچه را که کل آنها کنند و میدانند از غیر اینها
از او حضرت بی نیاز محرم عود حال از حق میطلبیم جمع دوستان را
حفظ فرماید الا ذال غیر نقوی و امام وجوه شرف و صلاح شاهد نمایند
و آن نمک جویند و با اعمال و اخلاقی ظاهر شوند که صفتش عالم را
احاطه کند و از هر دین و در بار و پست اتحاد و علم اتفاق شاهد گردد
نامه آجتاج سپید و امام وجه مطلوب با ضفا ما نزل طوبی لك و نعم لك
قد نطقت بما یجد منه المظربون عرف المیبه والوردان فی المصطفی خیرا
عودی فمثل نقه ان محنتك بر مبرك بشروه و سلطانه انه علی
كل شیء قدیر السلام علیك وعلی من معك وعلی كل نابت منکم

Main body of handwritten text in the upper section, consisting of several lines of dense script.

Second main section of handwritten text, continuing the narrative or list.

Third main section of handwritten text, showing further progression of the content.

Fourth main section of handwritten text, located in the lower half of the page.

Final section of handwritten text at the bottom of the page, possibly a conclusion or signature.

Handwritten text in a dense, cursive script, likely a historical document or manuscript. The text is arranged in approximately 15 horizontal lines across the top half of the page.

Handwritten text in a dense, cursive script, continuing from the top section. The lines are closely packed and cover the middle portion of the page.

Handwritten text in a dense, cursive script, continuing the document's content. The script is consistent with the previous sections.

Handwritten text in a dense, cursive script, continuing the document's content. The lines are closely packed and cover the lower middle portion of the page.

Handwritten text in a dense, cursive script, continuing the document's content. The lines are closely packed and cover the bottom portion of the page.

Handwritten text in Arabic script, likely a preface or introductory section of a manuscript. The text is dense and covers the top portion of the page.

Main body of handwritten text in Arabic script, organized into several columns. The script is consistent throughout this section.



Continuation of handwritten text in Arabic script, filling the bottom portion of the page. The text appears to be a continuation of the main body.



Handwritten text in a cursive script, likely Persian or Urdu, arranged in a dense, decorative format. The text is contained within a rectangular border and is interspersed with intricate floral and geometric patterns. The script is highly stylized and appears to be a form of calligraphy. The text is arranged in several columns, with some lines being longer and more prominent than others. The overall appearance is that of a highly decorative manuscript page, possibly a title page or a page from a book of poetry or prose.



بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله الذي خلق الخلق بجله من عنده وادخل اليهم الرسل وانزل عليهم الكتب ليهدى بهم الى
صراطه المستقيم نشهده ان لا اله الا هو اقرارا لعظمته وقدرته وسلطانه واعترافا لفردانيته
ووحديته لم يزل كان في علو العزة والارتفاع ولا يزال يكون في سمو العظمة والامتناع
لا اله الا هو لعليم حكيم يا اهل الوفاء اذا حضرتم لدى رس الورقة لعليها التي صعدت
الى الرفيق الاعلى فقروا وقولوا سلام والتكبير والتهليل والثناء والثناء والثناء والثناء
المثبتة من السيرة بشهدة انك امنت بالله وآياته وحيت بذاته واقبلت اليه ونسكت
بجله وتثبتت بذيل فضله وباجرت في سبيله واتخذت لنفسك مقاماً في العزة جانا
للغاية وشوقاً لمحمدته رحمته من تقرب اليك وذكرك بانطق لعظمته في هذا المقام
الاعظم نسأل الله بان يعفرا ويعفرا الذين توجهوا اليك ويقضى لهم حوائجهم ويعطيهم
من بدائع فضله ما ارادوا انه هو الجواد الكريم الحمد لله اذ هو مقصود العالمين ومحجوب

العالمين

و در لوجی بعنوان خادم خطاب بنیاطم مسطور است

و در فقره نوشته حضرت عیض ^ع اعظم روحی و ذاتی که اب مقدمه الا عر لغدا
 مرقوم فرموده بودند که محبوبت فارسی شود بعد از آن نوشته رساله مرقوم
 فرموده اند بسان پارسی از برای اهل ایران که هنوز بکثر عرفان فارزنده
 بسیار نافع است و مقصودشان از این رساله آنکه نامس از نسبت
 جملای نمانند بچشم و گوش خود در امور ملاحظه کنند و فی الحقیقه اگر در
 ملاحظه شود از برای کل بشر آن رساله مبارکه نافع بوده است مع آنکه ظاهر
 از امور بدیع مشرقه لامعه در آن ذکر نشده و لکن هر ذی شعی از باطن آن
 عرف ایام آلهی را استنشق نماید و هر ذی بصیری انوار شمس معنوی
 ملاحظه کند و آن رساله نزد مهاجرین موجود است ان شاء الله بنظر اجماع

هو الأبي قل يا ايها الارض استعانتك الحق قد ظهر مضمون النار في قلب الأفاق الذي بامر كرت
الأصنام وارتفعت السماء ونبتت الارض واستقرت الجبال بما غرست الأشجار في الرضوان وحسب
الورقاء على اقصان لودقه ليهواء بان غشتموا باقوم قد ذك الأيا تم شربوا من سبيل الجحون الذي جرى
عن يمين عرش ربكم الرحمن ولا تجعلوا افئسكم محروما عن هذا الفضل العظيم
هو الأقدم قل يا قوم تالله الحق ان سدره بسينا قد ارتفعت على ارض اقدس في وادي الال
وتنادى كل ورقة منها من الارض وهما في نفسه الحق قد ظهر غيب الممكن عن كمن الذات فتعالى بها
الظهور الذي بطوره بشق سر الهوته وطلع جمال الأعدية وبه اضطرت اركان البيت وقشرت الجلود
واخذ الزلازل سكان السموات والأرضين قل فاسرعوا اليه ولا تكونوا من المتوقفين
هو القدير ان سر بنيانية ربك المختار لان غيابه احاطت في السر والأجرام ثم اشكره
بما ستاك في هذا الجود سبيل الظهور الذي عصر من انامل ربك العفوز
هو الأقدس اذا اصابتك من سرور لا تفرح به واذا اصابتك من حزن لا تحزن عنه لان
كَيْفَها يضيان في ان من الاوان وما يقضى هو فضل ربك الابهي ان ظنن به وكن من شاكرين
هو العظيم لا تحترق نفسك لا اختارته لك بل بما قدر لك من مقدر حكيم لان ما اراد هو
محبوب قلوب العاشقين ومقصود افئدة القاصدين
الأعلى لا تقل ما لا تعرف واذا عرفت تكلم به ولا تفعل ما هو مذموم عند اولي النى ومنه
البحي بن ما يامرك الا من كذا لك رقم من اعلم في هذا الحين
هو العزيز لا تشك من مبرم لهما لان ما يظن من لغتنا هو الا مضاعف عند جواربه صغيا
فارض به وكن من شاكرين
العظيم ان اقدر ربك في كل الامور ثم جعل مشيتك فانها في مشيته وادرك فيها
اراد لان هذا لاصل النصح لو انت من العامين

هو ليسم ان اجبر في نفسك ليزلوزك ما يقر بك الى الله ويليك في هو الرزق الحكمة
وحررك عما يبعدك عن الدخول في حديقته عزه والورود في ساحة الله وبعثك في
خيه الابهي واكمم الاقصى كذا لك قسم لك لتعرف فيكون من السبعين

هو القادر ان جعل قبلك نظر الله ومثلك حرم الله ومصعدك بيت الله وهرتك
ظل الله ودرعك ذكره وسلاحك حب الله ومفرقك ما يارك به جالفك محظنة
واجلاله لو سمع الله غل في ملكوته الابرع البديع

هو حكيم تمك بحل القاعة في كل الاحوال لانها يخطك عن كل ما يبعدك عن
سبيل ربك ليزلوز المتعال

هو ليطرز دينك بائيل الانقطاع ولسانك بالتصدق الخالص وتبكت
بذكر ربك وهديتك بطراز العبودية بته ربك خالق البرية لو فعل بذاك ليشتريك
من على الارض والسماء

هو الغالب ان اركب على عينة الانقطاع ليجواك تسقط عن كل شيء ونيتك مما سوا
ويحفظك عما يكرهه ربك فاطر الاشياء

هو الحافظ ان احتضن مصباح الحب في مشكاة قلبك لئلا تمر عليه ابراج النفاق عن نظرا
هو استار ان اتم جوهر المقصود في صدق الجمان لئلا يقدر احد ان ينصرف فيه ذك
او يملكه خدا خيرك

هو المقصود ان جعل النفوس سراها امام عينيك ليكون ما ديا وبشارة لك الى
عدل مستقيم

هو البديع ان لشدائد واليمن ذمومة الا في حبه ورضاه والراة والرضا ممدودة لا
في عين غفلتك من جماله فاحرف يا عبد ولا تكن من المرسين

موالناظر قل يا قوم زينا ارسكم بجان الشهادة في سبيل الله عالم الغيب والشهادة ورسلكم
بذكرة وثمانه وقلوبكم بطراز الانقطاع عما سواه وبسلككم بانصرح لربكم اعليم العظيم
انت القادر على ما تعجل سبحانه اللهم يا الهى لك الحمد بما قضيتنى من كادس الطائفك بيدك
اذا استنك بان لا تحسنى عما تحب وترضى ثم ابدنى على اعلاء كلمتك وارتفاع اسمك من ابلاد
ثم دفنتى على ما امرتى به فى صحائفك ثم اسكنى فى جود رحمتك الكبرى وانك انت الله لا اله الا انت
العزيز العظيم ارب ابد اجناك بالاستغاثه على امرك والا صطبار فيما ورد عليهم فى سبيلك
بحولك وقوتك لانهم عبادك وخلقك وحفظوا اماناتك فى انفسهم وانت خصصتهم بذلك
بين اهل الابواب اذا يا الهى لا تحرمهم عما عندك ولا تحببهم عما قدرته فى الواحك للمقبرين من
خلقك والحببين من برتلك ارب هولاء فخرآء وانت اعنى ذوالمن والافعال وهولاء
عليل وبسببك ملكوت الشفاء لا تطردهم عن بابك ولا تبعدهم عن جنتك يا مجيب دعوة من
دعاك ويا منيف من باجباك ويا منجى من نام فى بهاء الاستباق ويا مضمم نار الشوق فى
ثوب الشاق لانك انت القدير لاسئل عما تعقل وانك انت العزيز الحكيم انت الذى
تجيب دعوة الداع فاظر اللهم فى هذا العبد قدرتك وسلطانك على من فى سماك وارضك
سجائك اللهم يا الهى انت تعلم بانى كنت مقرا بوجدا نرتك وموقفا بنجنتك واقدارك
قبل ان يرتفع صرير اعلم الا على فى ملكوت الانشاء وسمعت نداك قبل خلق سماك وارضك
واجبتك بانك انت الكريم ذو الفضل العظيم وانك انت القدير ذو العيش الشديذ ذو العطاء
لا اله الا انت الحكيم على ما تريد فيما الهى تجيب هذا الفقير الذى تمسك باذيال مخلوقك
الطرده هذا العاصى الذى سرع الى مدينة غفرانك اتبعه هذا اليل الذى تقرب الى مدينة عزرك
اتمسع هذا العطشان الذى هرع الى كئوس رحمتك فى جنتك يا من دعوت نفسك لرحمن
فى ملكوتك لا فوجها لك يا مالك الممالك لن يمتعه ابد ولن تبعده سرمد ان تجيبنى يا مجيب

او خودک ادعویک بایک انت اکرم وان تظرونی یا مستودعی انا ویکت انا ویکت بایک انت
الرحیم حنیف نسیک بیوب نسیم الیاذک الذی تهب علی الافاق و یصل الیک
الذی خضع له کل الاعناق بان ترسل علی اجبتک ما یغنیهم عن ذنوبک و یجلبم خالصا
لوجهک و یغنیهم عما سواک فی هذا الیوم الذی صطفیته لاشراق شمسک الاهی
علی کل الاشیا و خیرة لفسک الطیبا بین الارض و السماء ثم انزل علیهم ما قدرت لهم
فی ملکوت تقدیرک ثم عززهم بقرتک و غلبهم بقدرتک علی اعدایک لیدبر ارضک من
اولاد الدین کفر و انفسک و انکر و اعجزک و حمد و ابانک اذ انک انت الهقدر
بیک ملکوت کبر تنزل علی منشا کیف تشاء و تمنع عن تریب کیف تریب لا اله الا انت
الغالب المقصد المبین الخیر لیسیر افسوک یومئذ یا بیک الامم یا محیی الهم و مستور
الامم بان تویدنا علی امرنا فی صحتک و الواحک و السلوک فی منارج ضاکت ثم
اسنک یارزقی سدا الیوم الذی فیہ ثقت سبح ابوام و اشرق شمسک من جبالک عن
انح افراق کل الافاق بان توخنی علی بیع امرک و انصار انارک من العالمین لبرک
اعلام جانیک من جایدک و تسفل نار محبتک فی قلوب تبریک یا محیی النار و ارحم
و یا من بیدک یتصرف الیام ثم هبتک یا محیی بایک الاهی بان تجعل لیسنته
حیة و ابصارا باخذة حیدرة و وجوها مودرة مستبشرة و شفعا لنا ضاحکة خستة و ادا
سامعه و اعینه و نفسا منيرة مرضیه و قلوبنا متدسة مطهنة و ایا دنیا مرفوعة مسویة و ارضنا
قیمة قائمة مستعینة و انفسنا مؤثرة زکنة لثلب من علی الارض کلها بامرک و اراد
و نصرتم الی شاطی نجر الاشم لیسندن کل بایک انت اله لا اله الا انت المحبوب قلوب
الما یقین و المستودعی فی همة المشاقین